



سلحشور شانزده ساله

زندگی‌نامه غواص شهید، هاشم آقاچانی

کاری از گروه فرهنگی هنرمند شهید،

محمدعلی معصومیان

www.ketab.ir



سلحشور شانزده ساله

عنوان و نام پدیدآور: سلحشور ۱۶ ساله: زندگینامه غواص شهید هاشم آقاجانی / کاشی از گروه فرهنگی هنرمند شهید، محمدعلی معصومیان؛ ویراستار حسین صادقی فرد. مشخصات نشر: قم: انتشارات شهید کاظمی، ۱۴۰۱. | مشخصات ظاهری: ۱۴۴ ص. | شابک: ۹۶۸-۶۲۲-۲۸۵-۱۵۶-۹ | وضعیت فهرست‌نویسی: بی‌نیا | موضوع: هاشم، آقاجانی، ۱۳۴۸-۱۳۶۵. | موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۶۷-۱۳۸۸ -- شهیدان | Iran-Iraq War, 1980-1988 | Martyrs -- Iran | شهیدان -- ایران -- کارمندگان -- خاطرات | Martyrs -- Iran | Diaries -- Survivors | شناسه آژوده: گروه فرهنگی هنرمند شهید محمدعلی معصومیان | رده‌بندی کنگره: ۱۶۲۶ DSR | رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲ | شماره کتابشناسی ملی: ۸۹۰۹۵۲۲ | اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا

تدوین: گروه فرهنگی هنرمند شهید، محمدعلی معصومیان | ویراستار: حسین صادقی فرد | طراح جلد: الف. اکبرزاده | ناشر: شهید کاظمی | نوبت چاپ: اول / تابستان ۱۴۰۱ | شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه | قیمت: ۴۵,۰۰۰ تومان | شابک: ۹۶۸-۶۲۲-۲۸۵-۱۵۶-۹ | مدیریت هنری و آماده‌سازی: مؤسسه شهید کاظمی

تمامی حقوق برای نشر شهید کاظمی محفوظ است |

دفتر مرکزی نشر و پخش: قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران، طبقه اول، فروشگاه ۱۳۱

شماره تماس: ۰۲۵-۳۷۸۴۰۸۴۴-۶

www.manvaketab.ir | سامانه پیام کوتاه: ۳۰۰۰۱۴۱۴۴۱

@nashreshahidkazemi



باشگاه
مخاطبان

■ مقدمه

۳۶ سال از شهادت زفیقم می‌گذرد. بچه یک محله بودیم. هم سفره روزهای سردوگرم و تلخ‌وشیرینم بود؛ چه در روسا، چه در جبهه و غربت. می‌توانم ادعا کنم آن قدر طی این سال‌ها دل‌تنگش بوده‌ام که کمتر روزی باوش در ذهن و ضمیرم نگذشته باشد. به خصوص آن مصراعی که می‌خواند و حالا من به یاد او زمزمه می‌کنم هر روز: «در جوانی پاک بودن شیوه پیغمبری است».

هاشم متولد ۱۳۴۸ بود، یک سال از من کوچک‌تر. خیلی زودتر از من ازدواج کرد. سال ۱۳۶۴ لباس دامادی‌اش را پوشید؛ یعنی وقتی شانزده‌ساله بود. شاید تکرار آن مصرع و ازدواج زودهنگامش هم به همدیگر ربطی داشته باشند.

مزه شوخی‌هایش از ذائقه‌ی جاتم دور نمی‌شود. موقع شام خوردن در محفل دوستانه‌مان شدت شوخی‌هایش بیشتر هم می‌شد. گوشت مرغابی داخل خورشتی که مادرمان پخته بود را می‌قایید و در چشم به هم زدن کلکش را می‌کند. بشقاب‌ها از دستبرد او دور نمی‌ماندند...

امشب دلم شده محل حضور هاشم. به دلم برات شده برخیزم و کاری کنم. قلمی، قدمی... می‌خواهم خاطراتی که از هاشم دارم را بنویسم. مطمئنم مثل همیشه

با حضور گرم و آسمانی اش همراهم خواهد بود و حالا که می‌خواهم خاطراتش را گردآوری کنم، به حتم کمکم خواهد کرد.

خاطراتش یکی یکی مثل قاصدک بر صفحه افکارم می‌نشینند. به یاد اولین اعزامی افتادم که باهم داشتیم. یا وقتی در منطقه، من ماتِ بباران هواپیمایی دشمن شده بودم و دهانم باز مانده بود، هاشم شکار لحظه‌ها کرد و از آن دهان باز و آسمان بالای سرم عکس گرفت.

خاطره آن روز که ندانسته آب و نفت را قاتی کردم و ریختم روی سرش تا سرش را بشوید...

خاطره کله پاچه و پاک کردن پُرحوصله اش...

آه که این قاصدک‌ها چقدر فراوان‌اند. تا چشم کار می‌کند پرواز قاصدک‌های خوش‌خبر را می‌بینم که خاطره‌های هاشم را بر شانهم نشانده‌اند. دورم پراست از قاصدک...

ای کاش زودتر از غروب کربلای ۴ می‌نوشتم؛ آنجا که هاشم را دیدم روی تنه نخلی سوخته رو به کربلا نشسته، خلوقی دارد و زمزمه‌ای. آه که چقدر زود گذشت! چقدر ضرر کردیم ما، و هاشم‌های دوران ما چه سودی بردند!

از دوست شهیدم، هاشم آقاجانی و برادر شهیدم محمدعلی معصومیان - که از شدت رفاقت، این دو را «دوقلوهای گردان» صدا می‌زدند - استمداد می‌کنم تا در به اتمام رساندن این اثر هم یاری‌ام کنند.

این اثر تقدیم به روح شهید هاشم آقاجانی، شهدای دفاع مقدس، و مدافعان حرم، به ویژه، شهدای ام‌الرصاص تا خان طومان.

مسیب معصومیان